

قصیده صرح مهر د

یا بدایع الابحار

بهر روز ثروتیان

صرح مهر د یا بدایع الابحار قصیده‌ای است مصنوع از جمال‌الدین سلمان ساوجی شاعر قرن هشتم در یکصد و پنجاه و هشت بیت که آن را در مدح غیاث‌الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید بهادر ساخته است .

خواجه سلمان در مقدمه مختصر قصیده، نام خاصی برای آن ذکر نمی‌کند و مولانا اهلی شیرازی (متوفی ۹۴۲ هـ . ق) که به اقتضای آن قصیده‌ای مصنوع در مدح امیر علیشیر نوائی ساخته است ضمن اشاره به قصیده سلمان آن را قصیده‌ای مصنوع رقم زده کلك سلمان ذکر می‌کند و می‌گوید چون علم قافیه را در بر ندارد کامل نیست^۱.

در مقدمه دیوان چاپ شده سلمان به توضیح مختصری در مورد این قصیده اکتفا شده آن را « بدایع الابحار » نام می‌برد: « قصیده معروف او موسوم به بدایع الابحار به ۱۵۷ بیت می‌رسد^۲. »

مرحوم محمد علی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان، زیر عنوان ذوالفقار، نام قصیده سلمان را صرح مهر د ذکر کرده بدایع الابحار

۱- رجوع شود به ص ۷۷۵ کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی بکوشش

حامد ربانی .

۲- دیوان سلمان ساوجی بکوشش منصور مشفق و با مقدمه دکتر تقی

تفضلی از انتشارات مطبوعاتی صفی‌علیشاه، ص ۱۹ مقدمه .

را از قوامی مطرزی دانسته است^۱.

شادروان رشید یاسمی در کتاب آثار و احوال سلمان ساوجی به توضیح مبسوطی در مورد این قصیده پرداخته آن را بدایع الابحار می نامد و عدم امکان چاپ و انتشار آن را، نقص وسایل طبع دانسته، خوانندگان متجسس را به رجوع و مطالعه نسخ خطی توصیه می نماید^۲.

اصل قصیده مصنوع سلمان ساوجی در بحر مجتث مجنون مقصور (مفاعیلن فعلا تین مفاعیلن فعلا تین) گفته شده است بطوری که پس از دو یا سه بیت، با کلماتی از مصراعهای اول و سوم، یک مصراع و از اجتماع بعضی کلمات مصاریع دوم و چهارم یک مصراع دیگر بیرون می آید که بیت حاصل، مفهوم آن چند بیت اصلی را در بر دارد و یکی از اوزان عروضی را با یکی از صنایع بدیع لفظی و معنوی یا علم بیان، شامل است.

از حروف اول ابیات قصیده، قطعه‌ای درسه بیت استخراج میشود که نام و لقب ممدوح را ذکر می کند.

از اجتماع بعضی از حروف مصاریع اول قصیده، قطعه‌ای بیرون می آید که از حرف الف خالی است و از اجتماع بعضی از حروف مصاریع دوم قطعه‌ای دیگر درست می شود که نقطه دارد.

آنچه از مطالعه تذکره ها و شرح حال شعرا برمی آید مخترع قصاید مصنوع، سید قوام الدین حسین بن صدرالدین علی شروانی است که

۱- رجوع شود به: دانشمندان آذربایجان تألیف محمدعلی تربیت، طهران

مطبعة مجلس ۱۳۱۴ صفحه ۱۵۲.

۲- احوال و آثار سلمان ساوجی تألیف رشید یاسمی، مطبعة كل قشون از

انتشارات کتابخانه شرق صفحات ۸۷ تا ۹۰.

اول بار قصیده‌ای در مدح صدر اعظم شروانشاه محمدالماستری ساخته و هفت خروار ابریشم در مقابل آن صله و جایزه گرفته و قصیده خود را مفاتیح الکلام فی مدایح الکرام نام نهاده است، عده زیادی از سخنوران این قصیده را استقبال کرده و جواب گفته‌اند از آن جمله‌اند: قصیده بدایع الابحار فی صنایع الاشعار از قوامی مطرزی و مخزن البحور از شمس فخری اصفهانی و صرح ممرّد سلمان ساوجی و مخزن المعانی اهلی شیرازی.

با اینکه مطالعه این نوع قصاید جز آشنائی با قسمتی از صنایع ادبی و معرفی گوشه‌ای کوچک از فرهنگ و اندیشه گذشتگان فایده دیگری ندارد با اینهمه گردآوری مجموعه‌ای از کلیه قصاید مصنوع شاید برای اهل شعر و ادب بی ارزش نباشد. نسخه خطی این قصیده با کتاب مقادیر و اوزان خلیل بن ابراهیم در یک مجلد، جزو کتب اهدائی دانشمند محترم آقای حاج حسین نخجوانی در کتابخانه ملی تبریز موجود است که متأسفانه هیچیک از دو قسمت، تاریخ کتابت ندارد و از مقایسه مقدمه این نسخه با آنچه که رشید یاسمی از نسخ خطی دیگر در تألیف خود نقل کرده است، معلوم میشود - در حالیکه تکلیف کتب مفصل خود معلوم است - در عالم کتابت و استنساخ حتی ضبط یک مقدمه شش سطری هم از تحریف و اشتباه و دستکاری کاتبان مصون نمانده است.

عکس نسخه خطی این قصیده و آن کتاب را جناب آقای میرودود سید یونسی رئیس کتابخانه ملی تبریز در اختیارم گذاشته به تصحیح آن تشویق فرموده‌اند و در تصحیح آن استادم جناب آقای دکتر رشید عیوضی از مساعدتم دریغ نورزیده‌اند.

متن مقدمه‌ای که شادروان رشید یاسمی نقل کرده است :

این قصیده شامل بر صنایع بدیع و بیان و اصول بحور و زحافات و منشعبات آن چنانکه شصت و چهار بحر و قرب صد و بیست صنعت و دوایر سته که اوزان شانزده گانه و تفکیک بحور از آن معلوم گردد در آن مندرج است .

موشح بقطعه چند مصنوع که بیمن دولت حضرت رفیع وسده منیع مخدوم اهل عالم سلطان الوزراء فی الامم غیاث الدنیا و الدین عون الحق و مغیث المسلمین محمد ضاعف الله جلاله بالتأیید و مد عضده بالتأیید ذهن خامه کمتربین بندگان سلمان ابن محمد الساجی غفر الله ذنوبه ابداع کرده است .^۱»

مقدمه نسخه خطی

[۱] بعد از حمد و سپاس بی قیاس مر احدى را که بر وحدانیتش جمیع کائنات علی حده شاهد حالند .

شعر :

ففی کل شی له آیهٌ تدل علی أنه واحدٌ

و تحیات و صلوات بر روضه طیبه سیدی که وجودش فهرست جریده کائنات و بیت القصیده نظم موجود است و بر اهل بیت و اصحابش که هادی دین و مبیین یقین اند باد .

و بعده این قصیده ایست شامل بر صنایع و بدایع بیان و اصول بحور و مزاحفات و منشعبات آن چنانکه شصت و پنج بحر و قریب صد و

۱- همان کتاب صفحات ۷۸ تا ۹۰ .

۱- شماره‌های داخل کروشها نشان دهنده شماره صفحه نسخه خطی است .

بیست صنعت و دوایر سته^۱ که اوزان شانزده^۲ و تفکیک بحور از آن معلوم گردد در آن مندرج است موشح بقطعه‌ای چند مصنوعه که بیمن دولت حضرت رفیع (و) سده^۳ منیع مخدوم اهل عالم سلطان الوزراء فی الامم غیاث الدنیا والدین عَوْن الحق و مغیث المسلمین محمد ضاعف^۴ الله جلاله بالتأیید ومد عصره بالتأیید کمترین بندگان سلمان بن محمد الساجی ابداع کرده است اگرچه قضیه

شعر :

ما ان مدحت محمداً بمقالتی لکن مدحت مقاتلی بمحمدی
بر آن صادق است امید که در آن حضرت بسمع رضا اصغراً افتد
ان شاء الله تعالی والقصیده هنه : [۲]

ص ف

ص . صفای صفوت رویت بر یخت آب بهار

۱ هوای جنت کویت بییخت^۵ مشک تثار^۶

ص

۱ . اگر خبر ز صفای تو گلستان دارد

ل

۲ گل از حیای رخت جاودان ندارد بار

۱- متن دوایر بسته .

۲- در دوایر سته آخر قصیده از هجده بحر نام می‌برد و از بحور مذکور در عروض المعجم فقط بحر مشاکل (بحر اخیر) را کم دارد .

ضمناً قید « شصت و پنج بحر » بجای « شصت و پنج وزن » همچنین « اوزان شانزده » بجای « بحور شانزده گانه » در این مقدمه قابل تأمل است .

۳- زیر کلمه بخط ریز نوشته شده است : یکی اولمق و یکی ایلمک .

۴- زیر کلمه : سوزاشتمکدن اوتوری قولاغن سوزدن یکا میل ایتدرمک .

۵- متن نسخه خطی : نتیجت .

صفای صفوت رویت صفات گلستان دارد

هوای جنت کویت حیات جاودان دارد

(ترصیع و اشتقاق - هزج مثنی سالم: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن)

ح د ر م س ن

ح . حدیثی از اثر مشک گیسویت چو شنید
ك۳ . بریخت مشک زرشک آهوی تبت^۱ تاچارب . بشام جعد تو چینیسست زیر هر تاتار^د۴ . سواد چین که شنیدست مرگزش تاتار^م۱ . اسیر زلف ترا حلقه‌ای و صد زنجیر^د۵ . غزال چشم ترا غمزهای و صد بیمار^ل

در مشک گیسوی تو بت چینیسست هر تاتار را

بر زرشک آهوی تبت چینیسست مر تاتار را

(ترصیع مع التجنیس - رجز سالم مثنی، مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن)

ت . تویی که سنبل مشکین زلف بی آهوت^س^۲۶ . فکند خرمن مشک تمار بر رخسار^ر۱ . از آنک تاب نهادی تو بر گل از سنبل^ت۷ . شدست آهوی چشمت ز چین او بیزار^مس . سواد زلف تو تا ساخت چینی از سنبل^و۸ . بخوشه چینی او رفته است مشک تمار^ر^س

۱ - متن تبت . ۲ - زیر کلمه نوشته شده است : ای بی عیب .

مشك بی آهوت تا بر گل ز سنبل ساخت چینی
 خرمن مشك ترا شد آهوی چین خوشه چینی
 (تجنیس تام و مراعات نظیر - رمل سالم؛ فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن)

[۳]

۱. اگر چه مهر جمالت مر است مهر وفا
 ۹. ولیک درد فراق ت مر است درد خمار
 ی. یکی ز راه وفا می نهد طرب در دل
 ۱۰. یکی ز میل جفا می دهد غم و تیمار^۱
 مهر جمالت مرا مهر وفا می نهد
 درد فراق ت مرا درد جفا می دهد
 (تجنیس ناقص و موارد ذوقافیتین محجوب - هزج مطوی محذوف :
 مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن)^۲
- ب
 ه. همین که بر گل رویت بنفشه سر بنهاد
 ۱۱. چو سوسن آتش گل را برفت آب از کار
 خ. خمیده بار جمالت کلاله را بر گل
 ۱۲. از آن شدست زبان لال لاله در گفتار
 بگل بر نهاد بار جمالت کلاله را
 چو سوسن از آن شدست زبان لال لاله را
 (تجنیس زاید - بحر مضارع مکفوف : مفاعیل فاعلان مفاعیل فاعلن)^۳

۱- حاشیه : اینجا غم و تیمار بمعنی تدارك .

۲- بحر منسرح مطوی ، مطوی مكشوف صحیح است از اصل «مستفعلن مفعولات» و قید هزج مطوی شاید اشتباه کاتب باشد که مفتعلن از ازاحیف مفاعیلن نیست.

۳- بحر مضارع مکفوف مقصور محذوف صحیح است از اصل «مفاعیلن

فاع لاتن مفاعیلن فاع لاتن» .

- و . وگرچه^۱ هست گلت را چو من هزار هزار^۲
- ۱۳ مرا بدست نیاید چو تو نگار^۳ نگار^۴
- ر . روان چو سرو سراپا نگاری و نرسد
- ۱۴ هزار سرو نگارین یکی بچون تو نگار^۵
وگرچه هست گلت را چو من هزار هزاری
مرا بدست نیاید چو تو نگار نگاری
(تجنیس مکرر - مجتث سالم : مفاعلن فاعلاتن مفاعلن فاعلاتن)
- ش . شکوفه^۶ رخ تو تابدیده طرف چمن^۷
- ۱۵ شد از حیای تو اش از شکوفه حاصل بار^۸
- ی . یقین که گل صفت عکس روی تو بشنید^۹
- ۱۶ که عرض^{۱۰} عارض او شد بیاد در بازار
- [۴]
- د . درید یاسمن از شوق تو لباجه از انک^{۱۱}
- ۱۷ زلاله^{۱۲} رخ تو یاس من شدش دیدار^{۱۳}
تا بدید طرف چمن عکس روی یاسمنش
از حیای عارض او شد زلاله یاس منش
(تجنیس مرکب - مقتضب مطوی : فاعلاتن مفتعلن فاعلاتن^{۱۴} مفتعلن)

۱- متن : چو .

۲- زیر دو کلمه نگار بترتیب نوشته : ای محبوب - ای نقش .

۳- متن : فاعلاتن .

- ن . نماند از تب عشق تو در تنم تابی
ب ر ی
- ۱۸ ز بس که تاب غمت کرد بردلم آزار^۴
ن م ی
- و . وزان چو موی میان تو شد نزار تنم
ه
- ۱۹ وزین چو چشم سیاه تو تنگ شد دل تار
از تب عشق تو تنم شد نزار
تاب غمت کرد دلیم تنگ تار
(اشتقاق - سریع مطوی : مفتعلن مفتعلن فاعلان)^۱
د ن ک
- ر . رخ دلم اجل ار از گل غم انداید
ر
- ۲۰ گل دل من بار هوایت آرد بار
ب
- ع . عذار چون گلت ار سر بر آورد از جیب
ک
- ۲۱ درخت گل پس از آن بر نیارود جز خار
اجل ار از گل من گل بر آورد
گل من بار هوایت بر آورد
(تجنیس ناقص - مضارع مسدس مخبون مقبوض : مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن)^۲
خ ش
- ا . ایا بلعل نهان کرده لولوی خوشاب
ر
- ۲۲ ایا بچهره عیان کرده صورت فرخار
ش
- ل . لب است یا نه که یاقوت درفشانست آن
م
- ۲۳ که در حمایت لولوی تو گرفت جوار

۱ - سریع مطوی ، موقوف مطوی از اصل مستفعلن مستفعلن مفعولات .
۲ - تقطیع بیت بروزن «فاعلاتن فاعلاتن مفاعیلن» از اصل فاعلاتن فاعلاتن
مس نفع لن صحیح بنظر می رسد که بحر غریب مخبون است .

- ت ب
 م . مدار تشنه بیاقوت لب دهان شکر
 م
 ۲۴ مدار رنجه بعقد کمر میان نزار

[۵]

- نهان کرده بیاقوت لب دهان^۱
 عیان کرده بعقد کمر میان
 (سجع متوازی - قریب مکفوف مقصور : مفاعیل مفاعیل فاعلان)
 ب د ل
 س . سزاست دل بخدا تا خیال خال تو کرد
 ا
 ۲۵ چو حال زلف پریشان تو پریشان وار
 در م ه م
 ت . ترا چه سود که من دارم از هوای غمت
 ل
 ۲۶ هزار گونه خیال و تو داریم غمخوار
 دل بخدا تا خیال خال تو دارد
 حال پریشان تر از خیال^۲ تو دارد^۳
 (تجنیس خط و سجع مطرف - هزج مطوی مکفوف مقصور : مفتعلن
 فاعلات مفتعلن فع)^۵
 ج و روی
 س . ستاره چون مه روی تو نیست تابنده
 ک
 ۲۷ عقیق چون لب لعل تو نیست گوهر بار

-
- ۱- متن نسخه : نهان کرد یاقوت لب دهان .
 ۲- متن : خال .
 ۳- متن : خیال .
 ۴- متن : دارم .
 ۵- بحر منسرح مطوی ، مطوی ، منحور صحیح است .

۱. ازین غمست که اختر نیابد الا شب
 ب س
۲۸. وزین حیاست که پاکیزه گوهر آمدخوار
 ج
- ی. یقین که باشد با رویت آخر اختر کور
 ه
۲۹. یقین که باشد با لعل تو ز گوهر عار
 و
 چو روی تو تابنده اختر نباشد
 چو لعل تو پاکیزه گوهر نباشد
 (سجع موازنه - متقارب سالم : فعولن فعولن فعولن فعولن)
- ه. همی کشد ز لب جام می عقیق بلعل
 ب
۳۰. ولیک جزع^۱ ازان غم شد دست گوهر بار
 ت ش
- ج. چو باده روز شبان بالب تو در طرب است
 ه
۳۱. مرا همی رسد از رشک جان بلب صدبار
 جام می روز و شب بالبت در طرب
 لیک از غم مرا میرسد جان بلب [۶]
 (تأکید المدح بما یشبه الذم - متدارک سالم : فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن
 و ركض الخیل نیز گویند و محدث نیز خوانند)
- ز
۱. از آن لبان ثوابت نما دو چشم منست
 م
۳۲. چو شب ز مهر تو حامل بکوکب سیار
 د ش ی
- ه. همین که حامی گوش تو لولو آمد گفت
 د ا
۳۳. فلک که ماه در آورد زهره را بکنار
 د ا

۱- متن : «جز غم» نوشته است که مفهوم ندارد و جزع استعاره مصرحه

است از «چشم» .

ز

ت . نوی که خط تو تا هرگزست بر لاله

- ۳۴ بگرد ماه تو باشد ز خط هاله غبار
لب تو جامی لولو خط تو مرکز لاله
شب تو حامل گوکب مه تو با خط هاله
(الموصل بحرین و المتلون - متلون بثلثه بحور : اول رمل مخبون
مثنی فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن ثانی هزج سالم مقاعیلن .
ثالث مجتث مقبوض مخبون: مقاعیلن فاعلاتن مقاعیلن فاعلاتن)^۱

ر و ی ت

و . وزای لولوی تر لعل چون آید بد آن لب

- ۳۵ ز دهر یافت بلالایی تو است شهسار

ب . بآب لولو و لعل تو هیچ لولو و لعل

- ۳۶ بچشم هیچ کسی در نیامد الا خوار

ر . رخت کلاله سنبل نهاد بر لاله

- ۳۷ لب تو لولوی لالا گرفت در زنهار
چو دید آن لولوی لعل تو لا بر لا
بالالایی در آمد لولوی لالا
(اشتقاق - هزج مسدس سالم : مقاعیلن مقاعیلن مقاعیلن)
ش ت

ع . عجب زباد صبا چونکه شست زلف بجست

- ۳۸ ز تیر غمزه تو خواست چرخ و مه زنهار

۱- بحر مجتث مخبون صحیح است زیرا مفاع لن فاعلاتن از اصل
مس تفع لن فاعلاتن آمده است و مفاع لن از مس تفع لن و فاعلاتن از فاعلاتن، مخبون
است نه مقبوض. که جزو مقاعیلن از مقاعیلن مقبوض است .

۲- متن : خون .

- ش
۱. اگر کمان دو ابروت برکشاید تیر
و ار
۳۹ یقین که بانگ زهازه بر آید از سوفار
صبا چون شست زلفت برکشاید
[۷] ز تیر چرخ بانگ زه بر آید
(الایهام - هزج مسدس محذوف : مفاعیلن مفاعیلن فعولن)
ر
ل. لقای بت نکند در دل آزر ار بیند
د
۴۰ کشیده دایره بر نقش مانی از زنگار
ع ق و ی
م. منم ز عشق تو سودا زده دلی چو نقط
و
۴۱ بگرد مرکز خط تو گشته چون پرگار
ش
م. مراست زان رخ چون شمع آذری دردل
د
۴۲ که جان کشته از آن زنده شد چو شمع از نار
ع ب
م. مرا چو نیست بغیر شکنج جعد کشت
ل ا
۴۳ چه مشکل ار بکشد دل بدو شکفت مدار
د
ه. هنوز کلك قضا هیچ نقش بر رخ دهر
ا
۴۴ بشکل چنبر عنبر نکرده است نگار
رباعی
ای در دل آزر زده از رخ آذر
مانی بر مرکز خط تو چاکر

(مقطع الاول و موصل الثانی و موصل الثالث مثلثة احرف
و موصل الرابع باربعة احرف بحر رباعی :
مفعول مقاعیلن مقاعیلن فع)^۱

ل
د . دلیست سست به پیش تب غم عشقت
و
۴۵ چو زلف تو تبشش پشت من شکسته زبار

ت
ب . بییش بت تن سستم^۴ بخسته لعل لب
ه
۴۶ به پیش غم تن سست شکسته گشت فکار
سستپیشتبشبتتنست
تبششپشتتنستشکست^۵

(الموصل کاسنان المنشار - رمل مخبون مقصور : فعلاتن فعلاتن فعلاتن)

و
ا . ایا بهار بتان چون رسید فصل بهار
۲
۴۷ بیاکه وقت نشاط می است و وصل نکار

[۸]

ح
د . دمید نفحه و شد چون بهار چین بستان
۴۸ تونیز آبرزان^۶ را خران خزان برز آ

۱- مصراع اول بروزن مفعول مقاعیل مقاعیلن فع ، مصراعین دوم و چهارم
مفعول مقاعیلن مقاعیلن فع ، مصراع سوم مفعول مقاعیل مقاعیلن فعل تقطیع میشود .

۲- متن : بت .

۳- متن : بشب .

۴- متن : ستم .

۵- سست پیش تبش بت تن سست تبشش پشت تن سست شکست

۶- متن : روان .

- ه . هوای روی تو دارد بهار سوی چمن^ب
- ۴۹ چمان بیچم که صفا یابد از رخ تو بهار^م
- س . سواد سنبل زلف سمن برافکن تا^ل
- ۵۰ رخ سمن شود از طره^ط تو چون دینار^م
- چو رسید فصل بهار و شد چو بهار چین چمن از سمن
 بنشاط آب رزان خزان برزان چمن ای تو بهار من
 (تضمین مزدوج - کامل سالم : متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن)
- ت . توخیز و راح چو گلبرگ ریز^ل ای ساقی^ک
- ۵۱ در آن گلاب فسرده که هست آتش بار^ل
- خ . خمار آب رخم ریخت در چنین فصلی^ت
- ۵۲ بریز اشک غناب^ع آب آتشین زخم آر
- ا . از آن عقیق چو گلبرگ در سمن افکن^ی
- ۵۳ که میکنیم به تر^ن دامنی چو گل اقرار
- گلبرگ^ک تر ای ساقی در بر^ک سمن افکن
 در آب فسرده ریز آن آتش تر دامن
 (تشبیه کنایت - هزج مثنیٰ اخرب ، مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن)

۱- متن : نو .

۲- متن : تر .

۳- متن : که میکشم به تو دامنی چو گل اقرار .

ن

ت . تراب را ز صبا شد نضارتی ظاهر

ط
ا
۵۴ زمانه را ز زمین شد طراوتی دیدار

ع
م . مدام جوی دمدام عقیق روح افزا

ل
ع
و
۵۵ که گردگل چو رخ حور عالم از انوار^۱
ح . حدود باغ اگر^۲ روح می دهد از^۳ بوی

م
۵۶ اگر چو حور^۴ دهد روی گل شگفت مدار^۵

صبا شد چو دم روح اگر روح دهد بوی

[۹] زمین شد چو رخ حور اگر حور دهد روی

(تشبیه مشروط - هزج مکفوف : مفاعیل مفاعیل مفاعیل)^۵

ت

ك . کنون که لاله سیراب گشت پر که ودشت

ر
ه
۵۷ به راستی چو درفشنده شمع مشك^۶ بنخار^۷

د
م . منه زدست تو چون لاله آتشین ساغر

ك
ر
م
۵۸ که شرط نیست که در بزم گل چمی هشیار

ع
ت . تو عین لاله زسنگ آتشی فروخته دان

ح
ار
۵۹ و گر نه حقه سر شمع سوخته پندار

۱- حاشیه : جمع نور بمعنی شکوفه . ۲- متن : دگر .

۳- متن : ار . ۴- خور . ۵- هزج مثنوی مکفوف مقصور.

۶- حاشیه : درخشنده . ۷- حاشیه : نثار .

- لاله سیراب چون آتش ز سنگ افروخته
راست چون شمعیت در بزم چمن سر سوخته
(تشبیه مطلق - رمل محذوف : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن)
ت و
و . و گرچه غنچه دلتنگ چون آب یاراست
س
- ۶۰ نی نیز هم بسخن نیست همچو پسته یار
دهان غنچه اگر چند چون دهان ویست
د
- ۶۱ درین ولیک سخن هست اندک و بسیار
ر ب
ا . اگر لبان سمن بر بتان فشانند در
ک
- ۶۲ دهان غنچه کند لعل بر چمن ایثار
غنچه دلتنگ نگر چون دهن سمن بران
نی نی سخن هست درین لیک سخن نیست دران
(تشبیه تفضیل - رجز مطوی مخبون : مفتعلن مفتعلن مفتعلن فاعلان)
ی و م
ر . رهی و عاشق او گر منم چرا غنچه
ه
- ۶۳ اسیر و کشته او گر منم چرا گلنار
ل
ذ . ذلیل وار نماید در یده پیراهن
ا
- ۶۴ چو جام لاله بود پر زخون تنش هموار
عاشق اگر منم چرا غنچه درید پیرهن
کشته اگر منم چرا لاله بود بخون تن [۱۰]
(تشبیه اضمار - رجز مطوی مخبون : مفتعلن مفاعلهن مفتعلن مفاعلهن)

۱- رجز مطوی مخبون مذال صحیح است بر وزن : مفتعلن مفتعلن مفتعلن

۴۰. مثال شاخ شکوفه به بوستان گویی^ک
۶۵. که آسمان بزمین بر نجوم کرد نثار^و
- ل. لقای بوستان چون آسمان شدست اکنون^ب
۶۶. بعشق بوسه ستانی چو آید از دلدار^ع
- بوستان چون آسمان شد
آسمان چون بوستان شد
- (تشبیه عکس - رمل مربع سالم ، فاعلاتن فاعلاتن)
- ک. کجا ز باد سحر آتشین گلی افروخت^س
۶۷. ببرد خاک چمن آب نفضه عطّار^{ح*}
- ت. تبارک الله ازین نقش در چمن افتاد^ب
۶۸. که ساخت صورت فردوس بر زمین دادار^ک
- از باد سحر آتش گل در چمن افتاد
خاک چمن آب رخ فردوس برین داد
- (المتضاد - هزج اخرب مکفوف^۱؛ مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل)
- ج. چمن صباح کش از باده باد دل تازه^ح
۶۹. کشیده بر خد گل غازه و گشاده عذار^ه

* قطعه مصاریع ثانی : علم و حکم .

۱- هزج اخرب مکفوف مقصور صحیح است .

۲- متن : غازه گشاده عذار .

صبا گش باد دل تازه

کشد بر خد گل غازه

(حشو ملیح - هزج مربع سالم : مفاعیلن مفاعیلن)

م . مگر که باد جنان می رود چمان بر جوی

۷۰ که آب روح نباتی همی دهد ز ادرار

د . دم نسیم بهاری که میرود چون عمر

۷۱ چو عمر ضد قراری از آنت نیست قرار

باد جنانی جان بهاری آب نباتی صد فراری

باد حیاتی خان نهاری آب نباتی صد فراری

(مقروئه بلفتین فارسی و عربی - رجز مطوی : مفتعلاتن مفتعلاتن مفتعلاتن مفتعلاتن)^۱

[۱۱]

ر . رفیق خوش بود اکنون خصوص جاریه ای

۷۲ که در صفای رخ او عیان شود اسرار

ن . نگار سیم ذقن دلبری که عکس لبش

۷۳ ز جام چشم زجاجی می فکنند عقار

گ . گرت هوای نشاطست سوی صحرا رو

۷۴ زیار آب غناب خواه و زیر موسیقار

با جاریه ای سیم ذقن رو سوی صحرا

در عین زجاجی فکن آب غنابی را

(مراعات نظیر - هزج اخرب مکفوف محذوف : مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن)

- ی . یقین که چنگ ار آری بچنگ بامی لعل
- ۷۵ بر آوری ز پی چنگ با فلک پیکار
- ن . نوای عیش ز چنگست و از می گلرنگ
- ۷۶ طرب کنان رو و در چنگ پیچ و باد گسار
- چنگ آر بچنگ با می گلرنگ
آویز بچنگ طرب اندر چنگ
- (ردالعجز علی الصدر - هج اخرب مقبوض مسبق: مفعول مفاعیلن فعلاتن)^۲
- ی ن
بنا بیایی ازین دهر عشرت آن وقتی
- ۷۷ که در کشی رگ چنگ طرب بنالزار
- ره نوای دل افروز با نوای هزار
- و ح
۷۸ نه راست آید اگر بر کشی نوای حصار
- تا یایی از عشرت نوای بانوا
در کش رگ چنگ طرب بر کش نوا
- (النوع الثانی من مع التجنیس - رجز مسدس: مستفعلن مستفعلن مستفعلن)
- ن . نظاره قد و بالای سرو بستان کن
- ت س
۷۹ که چون ز قامت تو کار اوست با هندجار

۱- در متن کلمات چنگ و جنگ هر دو بصورت « جنگ » نوشته شده
محتمل است تصحیح صحیح نباشد .

۲- وزن بیت: مفعول مفاعیلن مفاعیلان صحیح است .

[۱۲]

ك . كجا که دارد در سایهٔ قد تو جوار^ر

- ۸۰ . که نیستش هم از آن روگرفته بالا کار؟
 بالای سرو دارد در سایهٔ قدت جا
 چون قامت تو کارش زان روگرفته بالا
 (النوع الثالث منه - مضارع اُخرب : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن)

ی . یقین که خرم و شادان کسیست فصل چنین^ج

- ۸۱ . که با تو یار خورد جام باده بی اغیار
 نسیم وار چمد در میان سبزهٔ باغ^و

- ۸۲ . کشد ز ساغر رخشان شراب نوشگوار
 خوشا تفرج بستان کنون که عرعر و سرو^{خ ش}

- ۸۳ . شدند هردو خرامان بیباغ بی رفتار
 خرم کسی است فصل چنین در میان بستان
 با یار و جام باده رخشان شده خرامان
 (النوع الرابع منه - رجز مخبون مقطع محذوف مسیغ : مستفعلن
 مفاعل مستفعلن فعولان)^۲

ا . اگر نه باد بهار است روح کش چرا^ش

- ۸۴ . پذیرد از اثر او چمن ز جان آثار^م

۱- متن : خوار .

۲- مصراع اول منزحف است و مصراع دوم بیروزن « مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن » مضارع اُخرب مسیغ است .

- ت . تشبیهست هوای نسیم را بحیات^ت
- ۸۵ مگر که کرد به خاک جناب خواجه گذار^د
- م . معین^ا و یار فلک دست بار بخت جوان^و
- ۸۶ وزیر راست سخن عادل فلک مقدر^ع
 باد بهار است یا نسیم عبیر است
 یا اثر گرد خاک پای وزیر است
 (تجاهل المعارف والتخلص - هزج مطوی مضمیر محبوب موقوف ؛
 مقتعلن فاعلات مقتعلن فاع)^۲
- ت . توئی که تا قلم و تیغ زیر دست تواند^{قل}
- ۸۷ همیشه دولت و دین را بتوست^ا استظهار^{ی دل}
- [۱۳]
- م . متابعان ترا روی بر فرزد ملک^ل
- ۸۸ چو گردن و سر خصم تو بر فرازد دار^و
 قلم و تیغ ز دست تو بنازد
 دول و دین بتو گردن بفرزد
 (سپاقت الاعداد - رمل مسدس مخبون ؛ فعاتن فعاتن فعاتن)
 ه . همی برد ز لقای تو چشم دولت نور^ح
- ۸۹ همی دهد ز عطای تو باغ دانش بار^و

۱- متن : معیب .

۲- بحر منسوح مطوی مجدوع از اصل مستعلن مفعولات .

۳- متن : تیست .

- ر . روان کنسی ز سواد قلم نوال سحاب^د
- ۹۰ عیان کنی ز سحاب کرم خراج بحار^ر
- م . مه است گشته ز رأیت منیر برگردون^ر
- ۹۱ گل است گشته ز خلقت نصیر^د در گلزار
چشم دولت ز سواد قلمت گشته منیر
باغ دانش ز سحاب کرمت گشته نصیر
(استعاره و ذوقافیتین محجوب - رمل مخبون مقصوره، فاعلاتن فاعلاتن
فاعلاتن فاعلان)
- خ . خهی که آورده ز ذوق سخن نو آب شکر^ک
- ۹۲ زهی که بسته ز عقد کرم تو دست شمار^ا
- ل . لطافت سخنت شکر جوی و شکر بخش^ن
- ۹۳ مهابت سخنت کوه کاه خشم گمار^م
برده ز ذوق سخنت رشک شکر
بسته ز عقد کرمت کوه کمر
(مقلوب بعض - رجز مسدس مطوی : مفتعلن مفتعلن مفتعلن)
- د . دمار کیسه کانت دست درپاشت^م
- ۹۴ از آنکه مرد یمین تو نیست کان به یسار^ا

۱- متن : نصیر .

۲- متن : « که » ندارد .

- ب. وجود و عز تو باشد کریم مستوثق^ع
- ۹۵ به لطف و بذل تو دارد زمانه استقرار^ا
 [۱۴] مرگ کانت دست تو به کرم
 مرد تو نیست کان به بذل درم
 (مقلوب مجنج - خفیف مخبون محذوف - فاعلان مفاعلن فعلن)
- ا. امور رای تو یار صواب در قربان^د
- ۹۶ فتوح فتح تو حتف حسود در اقطار^و
- ب. ذکا اسیر ذکای تو شد ز محض و داد^س
- ۹۷ فلک ز ضیف^د تو فیض مراد کرد ادخار
 رای تو یار صواب داد تو محض و داد
 فتح تو حتف حسود ضیف تو فیض مراد
 (مقلوب کل - مدید مزال ؛ مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان)^۲
- و. و باز ناوک قهرت گریزد ار یک روز^ت^۳
- ۹۸ رکاب ابلق باست شود گران زوقار^ر
- ب. هنر ز کلک تو صادر شود چو فکر از قلب^د^ف
- ۹۹ کسی نیارد ازین روی برهنر انکار^ه

۱- متن: صیف.

۲- منسرح مطوی، موقوف مطوی.

۳- متن: و باز ناوک قهرت گریزد او یک روز.

نار ریزد ریگ روز رکش قلب

ابلقش گر زور گیرد زیر ران

(مقلوب مستوی - رمل مسدس مقصور : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن)

ی ن

س . سنان (ز) زیر کند قهر تو بااستعلا

۵۴

۱۰۰ زبان ز مهر کند لطف تو بااستفسار

د

ت . تظلمیست که باکار ملک و دین باشد

ع

۱۰۱ چو عدل کوه پناهت نمی شود معمار

آن کند قهر تو با ظلم که با عمل ادی

آن کند لطف تو با عدل که با تن می

(الموجه - رمل مثنی مخبون محذوف : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فتح)^۲

[۱۵]

س ت

۴۰ م . مزین است بجاه تو پشت دین چون تو

ا

۱۰۲ به بخت درخور تختی زبخت بر خوردار

۴۵ ت

۵۰ ه . همی به پشت تو جیش افکنی ز زمین بزمین

ل

۱۰۳ کشی همیشه به پیش بلا زکین دیوار

زیب جشنی پشت جیشی زین زین

بخت تختی تخت بخشی پیش بین

(المنقوط - رمل مسدس مقصور فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن)

۱- متن « با » ندارد .

۲- مخبون محذوف صحیح است .

- ر . رخ ضمیر تو کان ورد گلشن خردست^۱
- ۱۰۴ منورست بچشم دل اولوالابصار^ص
- ع . عنان بدست دل دوستت دهد گردون^{ب د و ل}
- ۱۰۵ اجل بقصد سر دشمنت کند اصرار^{ل ت}
- ن . نتایج سر کلك تو جامع الاخبار^{ا ح}
- ۱۰۶ نوایر دم رمح تو قاطع الاعمار^{ح ا}
- وردست بدست دوستت خار
نورست بچشم دشمنت نار
- (محتمل الضدین - هزج اخرب مقبوض محذوف مسبق - مفعول مفاعلن فعولان)^ت
- و . ولی به تخت تو آمد همه معلا بخت^ت
- ۱۰۷ چنانك دشمنت آمد ز روح خود بیزار^ا
- ا . اگر تمیمه عهده نداشتی کوکب^و
- ۱۰۸ چنین همیشه نگشتی مواکبش دوار^ر
- تخت معلا بخت ممهد^ه
جشنت مروح جیشت موکد
- (الخفیف - متقارب مثنی مقطوع : فعلن فعولن فعلن فعولن)^۳

۱- متن : جزوست .

۲- متن : تخت و بخت .

۳- فعلن اثلث است از فعولن و اما بیت را می توان بروزن : «مستفعلاتن

مستفعلاتن» تقطیع کرده که رجز مرفل مربع است .

ز
ن . نوازش اثر بوی خلق روح وشت
ا د ر
شده چو باد صبا دل فروز در اسحار
۱۰۹

[۱۶]

ا . اگر ز طبع تو باد هوا گرفتگی بوی
د
هزار نافه^ه بستان گشادی از ازهار
از اثر بوی خوش طبع تو
باد صبا^ه نافه^ه بستان گشاد
۱۱۰
(الرقطاً - سریع مسدس مرفوع مذال ؛ مفتعلن مفتعلن فاعلن)^۱

ب . بر آفتاب بخشم ار تو چشم بگشائی
م
ز تاب خشم در آری بچشم خورشب تار
د
دمی ز غیرت اگر بر وجود کوه زنی
ک

د . شاید آب مذلت ز چشمه‌ها^ه کپسار
ل
ط . طلایه^ت تو اگر بر فلک گمارد خشم
ا

۱۱۳ طلایه دار فلک را برون کند ز حصار
خشم تو چشم غیرت^م بر فلک گمارد
تابش بچشم^۳ خورشید آب سیه در آرد

۱- مصراع اول سریع مطوی ، مکشوف مطوی - مصراع دوم مطوی ، مطوی موقوف بر وزن مفتعلن مفتعلن فاعلان از اصل مستعلن مستعلن مفعولات .

۲- متن چشمها .

۳- متن : باتش بخشم .

- و
غ . غریب گشته باحسان تویی چو حاتم و باد
- ۱۱۴ همیشه بنده فرمان تو صغار و کبار
م
ر . رفیع گشته بر فعت تویی که بانگ زند
د
پیاده صف باس تو بر هزار سوار
ه
۱۱۵ . اگر بخاک سپردی ز بخل قارون مال
س
کنون تویی که چو عیسی همی کنی ایثار
۱۱۶ باحسان تویی حاتم بر فعت تویی کسری
بفرمان تویی آصف بیرهان تویی عیسی
(تسبیح الصفات - طویل مثنوی : فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن)
- ت
۱ . از ابر دست تو دارد سحاب مایه خود
از آن بگسترد او بر چمن در شهوار
ک
۱۱۷
- [۱۷]
- ی
م . مگر چنار ز جود تو مایه دارد برگ
گ
که سایه بر سر گلبن فکند برگ چنار
ل
۱۱۸ ابر دارد ز جود تو مایه
زان بگسترد بر چمن سایه
(الجمع المفرد - خفیف مخبون محذوف ۲، فاعلاتن مفاعیلن فعلن)

۱- متن : برهان .

۲- مخبون ، مخبون محذوف .

- ن . نه صبح چون اثر نور رای تست یقین^ر
- ۱۱۹ که این گمان ز خطا آید ار کنم اظهار^ا
- ش . شبیه او نبود آفتاب نیز^د از آن
- ۱۲۰ که او ز رای صواب تو شد تمام عیار^و
نه چون نور رایت بود آفتاب
که این از خطا آید آن از صواب
- (تفریق و تقسیم - متقارب مقبوض ، فعولن فعولن فعولن فعول)
- و . وجود کلک و کف تو که منبع کرم اند^ت
- ۱۲۱ اگر چه نیست کماهی ز روی استحقار
- ر . روا بود که در بحر کان سماحت تو^{د و}
- ۱۲۲ بخرج ماحضری نه ز روی استنکار^ح
- ا . اگر بخرج کند بر سبیل استغنا^ی
- ۱۲۳ که عین راحت خلق است چون پی اعسار^ک
کلک و کفت که منبع بر (و) سماحت است
اینست ماهی حضر^ا آن عین راحت است
- (جمع و تفریق - مضارع اخرب مقصور : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن)
- ز . زعین عالم علمی کلامت افکنده^ن
- ۱۲۴ به یک ره اسم جریر از جریده اشعار^{ر م}

- ل. لب و دوات و زبان قلم ترا گفته
 س ل
 ۱۲۵ تو در سخن دوم اخطلی بااستحضار

[۱۸]

- ن. ندیم بزم تو گر عرض کردی انشائی
 ر
 ۱۲۶ بیستی او دم^۱ اعیسی بقوت افکار
 عیال کلك و زیانت بمعرض انشا
 یکی جریر و دوم اخطل و سیوم اعیسی
 (تقسیم مفرد - مجتث محذوف^۲: مفاعلن فاعلان مفاعلن فعلن)

- ا. اگر تو قسم دو کس کرده ای دورسم نکوست
 ر ک
 ۱۲۷ چنانکه مال ولی را و خصم را دم مار

- م. مدام گوش همی دار این دو راه بکوش
 م د ر ه
 ۱۲۸ بگوشمال عدو و نوازش ابرار
 قسم دو کس کرده ای دو رسم نکو را
 مال ولی را و گوشمال عدو را
 (جمع و تقسیم - هزج مطوی مقصور محجوب: مفعلمن فاعلان مفاعلن فعلان)^۳

- و. ولایت یسم و کان جو که^۴ کف کانی تو
 ن ه
 ۱۲۹ چنان کند که بر آرد ز جان هر دو دمار

۱- متن: ادوم. ۲- مخبون محذوف.

۳- بروزن «مفعلمن فاعلات مفعلمن فع» بحر منسرح مثنی مطوی منحور،

صحيح است. ۴- متن: و.

- ۱ . امل به تست جهان را وزین قبیل جهان
- ۱۳۰ . همی دهد بتو تزیین زمانه را ز عوار
- ل . لئیم و ممسک و بی حاصل است کان نزدت
- ۱۳۱ . چو بی سوال دهی صد هزار کان^۱ نهمار
 کان چو کف کفیل تست فی نی ممسک است کان
 جان کند از جوی دهد وین بدهد هزار کان
 (جمع و تفریق و تقسیم - رجز مطوی مخبون : مفتعلن مفاعلهن مفتعلن مفاعلهن)
- ق . قوای ابر کف لطف تو بطبع چو مهر
- ۱۳۲ . همی کند ز سر خار یاسمن اظهار
- ا . اگر چه خلق تو باشد دم نسیم صبا
- ۱۳۳ . به میل طبع کند خاک در زمین چو بهار
 ابر لطف تو بطبع مهر خلق تو بدم^۲ [۱۹]
 میکنند خسار سمن میکند خاک درم
 (تفسیر خفی و محتمل الضدین - رمل مخبون مکفوف ، محذوف ،
 فاعلاتن فعلات فاعلاتن فعلن)^۳
- ب . بود ز صورتت اقبال شرع احمد از انک
- ۱۳۴ . زمانه داد بتو فتح نامه کرار

۱ - متن : بهمار .

۲ - متن «است» ندارد .

۳ - فاعلاتن فعلات فاعلاتن فعلن ، رمل مخبون مقصور ، مخبون محذوف

صحیح است .

- غ . غمام نام ترا برجبین کشد که کند
ش
۱۳۵ فلك ز فتح كلام تو زيب ليل و نهار
صورت اقبال ترا برجبین
انسا فتحنا لك فتحاً مبین
(الافتباس - سریع مطوی موقوف : مفتعلن مفتعلن فاعلان)
ه* ت و
ی . یمین به چیست ملك بدست خواجه که کان
د
۱۳۶ ز مورد کرم او برد همیشه یسار
ک ر م
ا . اگر زمانه یسار ترا مشار کند
م ل
۱۳۷ زدم زدن نزنند دم ولی پر^۱ ز شمار
در س خ
ث . ثبات و قدرتش است آنکه ماه را بر چرخ
ک
۱۳۸ گسسته می شود از موکبش مدام مدار
چيست بدست خواجه آن ماهی مار در شکم
مور دهد زدم ولی بسته شود ز موش دم
(اللغز - رجز مطوی مخبون : مفتعلن مفاعلهن مفتعلن مفاعلهن)
ن د
ا . اگر ثبات تو دندان قهر بنمودی
ر ا
۱۳۹ ز راه باس تو کوه گران شدی در غار
ی ه
ل . لوای جاه ترا دست هر که برگیرد
ه م
۱۴۰ چو ماه شاید اگر جوید از هوا مضمار

* تشهیر : از مصاریع اول فقط «تشه» بیرون می آید و «یر» افتاده است.

-۱ : متن پرور شمار .

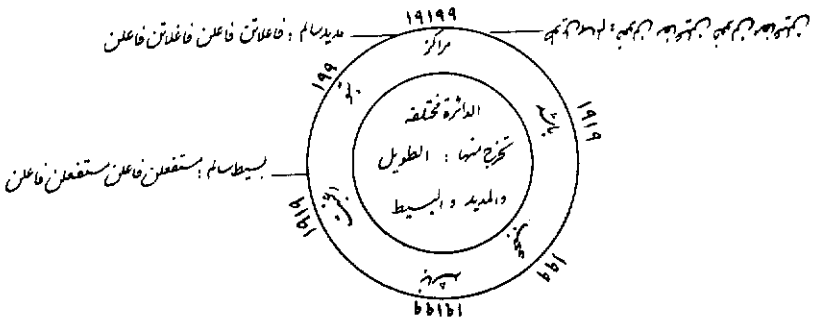
د . دلم بنام تو آورده بر زمانه شرف

چه باشد از فکنی دیده بردل بیدار
 اگر ت بود از (د) ت که بری بنام او ره [۲۰]
 زره است و گوه و ماهی چو از وی فکنی وه
 (المعما - رمل مشکول ، فعلات فاعلاتن فاعلاتن)

ی . یقین مرا اگر از پر تو رعایت تو

عنا نباشد دولت نباشدم مختار
 نه چون منی بسخن در عجم تواند بود

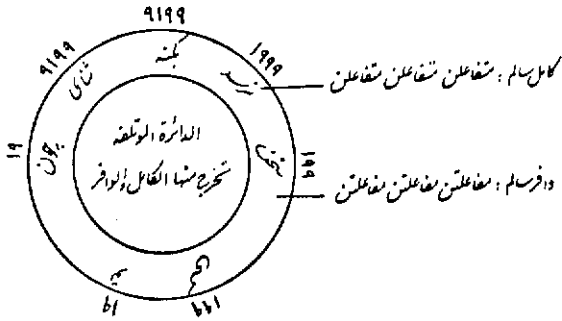
نه در عجم که نباشد دگر بهیچ دیار
 مرا گر بتو رغبت نباشد عجب باشد



م . مرا سخن فرسد در بیان بکنه ثنات

ثنای چون تو کسی بر تر آمد از تذکار

سخن نرسد بکنه ثنای چون تو کسی

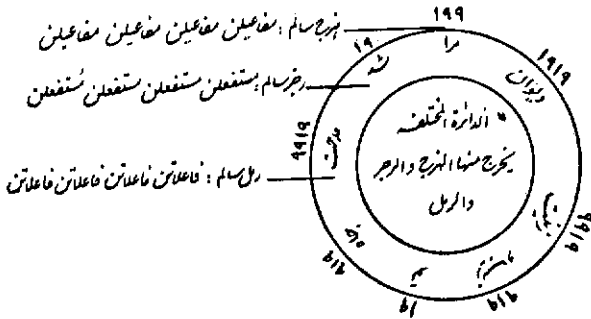


[۲۱]

ح . حواله طبع مرا شد مديح تو کز جاه

۱۴۵ تو زیب وزینت دیوان ملکی از اخیار

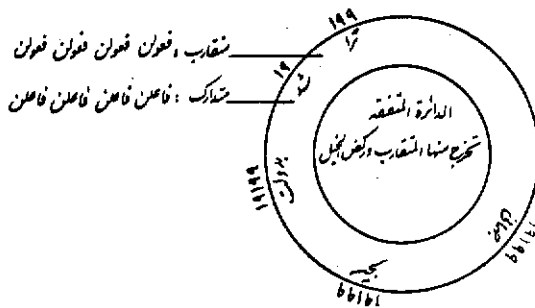
مرا شد مدحت جاه تو زیب و زینت دیوان



س

۴. معین بطبع ترا شد سپهر با دولت

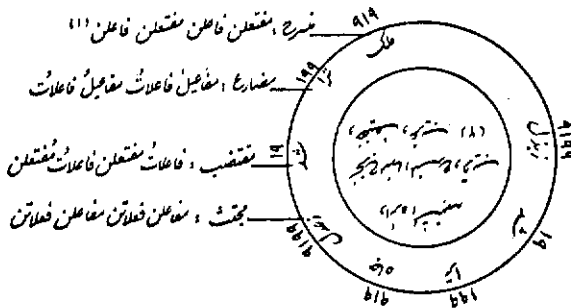
۱۴۶ مسخرست جهانی ترا با استحضار
ترا شد بدولت مسخر جهانی



ت

۵. درانك ملك ترا شد ز عدل و جاه چه شك

۱۴۷ ملك ترا شد ز عدل و جاه ترا شد ز بذل
ترا شود چو تو داری ز بذل استكثار

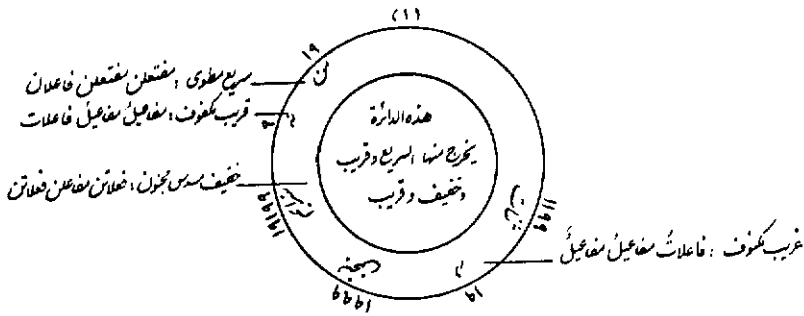


۱- مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات . ۲- با توجه به داخل دایره ←

[۲۲]

ب. بر آن که من نه سزایم بدین سخن چه سخن

و لیک درس ثنای تو کرده ام تکرار ۱۴۸
من نه سزایم به سخن در ثنات

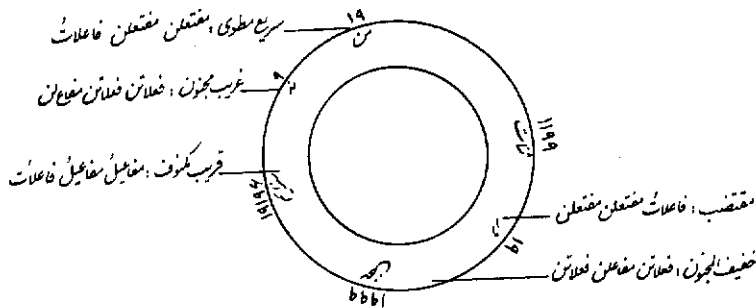


۱. اشارتیسست بذاتت مرا بوقت سخن

چو من بمدحت ومدح تو گفته ام اشعار ۱۴۹

← مشتبه معلوم میشود کاتب توجهی به حواشی نداشته است که بنویسد: منسرح، مضارع، مقتضب، مجتث.

۱- دایره فوق به شرح زیر صحیح است:



* واو از کلمه «خور» درست در نیامده است. رجوع کنید: قطعه حسو مضارع اول.

- ذ . ذکی نباشم اگر بهتر از ذکا نشوم
 ۱۵۰ بقول سالم کان شد سلیم از اعوار^ع
- و . ورت زاهل سخن گفت کس چنین بی‌تی
 ۱۵۱ ندارم از قلم و اهل بیت و شعر شعار
 شاید از وقت سخن باشم ترا از اهل بیت
 چون محمد گفتت السلام منا اهل بیت
 (حسن طلب ، الاقتباس - رمل مقصور ، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن)
- ه . همیشه تا که بود سایه زمین ممدود
 ۱۵۲ مدام تا که نماید فلک براو ادوار^ل
- س . سواد چتر شب از ظل آن شود چون قیر^س
 ۱۵۳ چنانکه بهره صبح منیر از آن چون تار^م
- ت . تو کامکاری و باشد هم اینت فرمان بر^ت
 ۱۵۴ تو نامداری و باشد همانت خدمتکار
 [۲۳] تاغوی زمین را قرار باشد
 تا ملک جهان را مدار باشد
 (تضمین - قریب اخرب مکفوف ، مفعول مفاعیل فاعلاتن)
- ا . انامل تو که شد دست دهر ازو بادا^ا
 ۱۵۵ در ممالک روزی گشاده بر زوار^ل

- ت
م . مدام باد فرمان رای تو گردون
- ۱۵۶ بدست حکم^م تو آسان شده همه دشوار
- ی . یم از سحاب دلت طرف بسته از گوهر^س
- ۱۵۷ که از برای کفت لعل بسته بر احجار^ح
- ن . نموده خدمت تو دهر ریمن^ی از سر صدق^ن
- ۱۵۸ بسوده غیرت تو پای دشمن از معمار^م
- گشاده باد گردون بیسته دهر ریمن^ر
- گشاده دست حکمت بیسته پای دشمن
- (تفسیر جلی - مجتذت مخبون مقصور : مفاعیلن فعولن مفاعیلن فعولن)^۲

از توشیح اصل قصیده این قطعه برمی خیزد^۳

صاحبنا سایه خورشید نور عالمست
سایه جاه تو بر عالم ممهید باد و هست
خاتم^۴ حکم تو دارد ملک جم درنگین
برنگین خاتمت مهر مخلص باد و هست
مهر عنوان ابد طغرای منشور ازل
نام القاب غیاث الدین محمد باد و هست

۱- متن : زیمین .

۲- (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعولن + مفاعیلن فعولن مفاعیلن فعولن) :
بحر هزج مثنی مقصور محذوف است .

۳- حاشیه - توشیح و تزئین : آراستن .

۴- متن : خاتم .

این قطعه از حشو مصاربع اول بیرون می آید از الف خالیست

صفت صدر مسند دستور	می برد زینت بهشت برین
[۲۴]	
می کند بخششت ببدل ^۱ درم	همچو روی سپهر ^۲ پشت زمین
شد ز روی تو پشت شرع قوی	شد بعدل تو حبل ملک متین
نعت تو دعوت پیری و ملک	لقبت سبحه ^۳ شهور و سنین
هست درجنب ^۴ بخشش توقلیل	هر چه در گنج معدنست دقین
دست همت بدولت تو زدم	که تویی دستگیر دولت ودین
تو گرم در هنر دهی تشهیر	تو گرم در سخن دهی تمکین
هنرم هست در خور شهرت	سخنم هست همره تحسین

این قطعه از حشو مصاربع ثانی بیرون می آید و از نقطه خالیست

مَلِكِ مَلِكِ كَرَمِ سُرُورِ دَهْرٍ	سالك راه علا مهر علا
مَالِكِ حَوْمَةَ دَارِ الْاِسْلَامِ	وارد مورد آلا و همم
مَطْلَعِ طَالِعِ اَوْ مَهْرِ كَرَمِ	حارس درگه او علم و حکم
هَمْ هَوَايِ دَرِ اَوْ رُوحِ مَلُوكِ	هم دعاء دل او ورد امم
كَارِ اَوْ دَرِ هَمِهْ عَالَمِ اَصْلَاحِ	مهر او در همه دلها مرهم
كَلِكِ اَوْ حَكَمِ رَسَلِ رَا هَمْرِهْ	دم او ورد ملك را همدم

راه او راه کرم را سالك

علم او عالم دل را محرم

تمت القصيدة البدیعة المصنوعة بعون الله و حسن تیسیره و توفیقه .

۱- متن : بدل . ۲- متن : سپهر و پشت .

۳- متن : جهل ملك متین . ۴- متن : سف در حسب .